

## جمهوری اسلامی، رابطه با غرب، و نقش «اتم» در حفظ و بقای آن!

شاید بهتر باشد این گفت و گو درباره‌ی جمهوری اسلامی، تحولات پیرامون سیاست خارجی، انرژی هسته‌ای و... آن را با سؤال در مورد انتخابات اخیر ریاست جمهوری و چگونگی برآمد احمدی نژاد شروع کنیم. ریاست جمهوری احمدی نژاد، محصول چه تحولاتی در جامعه و در خود جمهوری اسلامی و موازنه‌ی قدرت در بین جناح‌های مختلف آن است؟

**جعفر رسا:** جمهوری اسلامی بعد از ۲۷ سال در قدرت، در صدد است تا از موقعیت یک حکومت جا افتاده و با ثبات برخوردار شود. علی‌رغم موفقیت‌هایی که جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفین داخلی خود به دست آورده است، این نظام هنوز از جایگاه با ثبات سیاسی در منطقه‌ی خلیج فارس و از یک موقعیت جا افتاده در اقتصاد جهانی برخوردار نیست. جمهوری اسلامی از پایان جنگ با عراق در صدد بوده است، تا به این وضعیت بلا تکلیفی پایان دهد. چه در دوره‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی و چه در دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی، حکومت جمهوری اسلامی تلاش کرده است - هر چند با روش‌های مختلف - این هدف را متحقق کند. به علاوه، برای جمهوری اسلامی روشن است، که مشکل اساسی آن چیزی به جز کنار آمدن با آمریکا به عنوان قدرت مطرح در خاورمیانه نیست. و مسأله‌ی اساسی برای آن، چگونگی کنار آمدن با آمریکا است. در زمان انتخابات ریاست جمهوری در ایران، طبقه‌ی حاکمه ایران از یک دستگی کامل درباره‌ی این که کدام استراتژی‌ای را برای برخورد به این معضل اساسی باید تعقیب کند، برخوردار نبود. در حقیقت، این چند دستگی باعث شد این‌ها نتوانند یک کاندید معین را به عنوان کاندید مورد حمایت خود تعیین کنند. از یک طرف شما مدافعان تنش زدایی با آمریکا را دارید، که مایلند خط مشی سیاسی دوره‌ی خاتمی را کماکان تعقیب کنند و در این میان با پیش برد یک سیاست خارجی فعال در رابطه با کشورهای اروپایی، روسیه، چین و همین‌طور متحدین سیاسی آمریکا در خاورمیانه، مایلند از آن‌ها به عنوان عامل فشار و محدود کننده بر آمریکا استفاده نمایند. از طرف دیگر، شما جریانی را در جمهوری اسلامی دارید، که با شک تمام نسبت به این دوره‌ی تنش زدایی نظر دارد و طی این دهه

شاید بهتر باشد این گفت و گو درباره‌ی جمهوری اسلامی، تحولات پیرامون سیاست خارجی، انرژی هسته‌ای و... آن را با سؤال در مورد انتخابات اخیر ریاست جمهوری و چگونگی برآمد احمدی نژاد شروع کنیم. ریاست جمهوری احمدی نژاد، محصول چه تحولاتی در جامعه و در خود جمهوری اسلامی و موازنه‌ی قدرت در بین جناح‌های مختلف آن است؟

**جعفر رسا:** جمهوری اسلامی بعد از ۲۷ سال در قدرت، در صدد است تا از موقعیت یک حکومت جا افتاده و با ثبات برخوردار شود. علی‌رغم موفقیت‌هایی که جمهوری اسلامی در سرکوب مخالفین داخلی خود به دست آورده است، این نظام هنوز از جایگاه با ثبات سیاسی در منطقه‌ی خلیج فارس و از یک موقعیت جا افتاده در اقتصاد جهانی برخوردار نیست. جمهوری اسلامی از پایان جنگ با عراق در صدد بوده است، تا به این وضعیت بلا تکلیفی پایان دهد. چه در دوره‌ی ریاست جمهوری رفسنجانی و چه در دوره‌ی ریاست جمهوری خاتمی، حکومت جمهوری اسلامی تلاش کرده است - هر چند با روش‌های مختلف - این هدف را متحقق کند. به علاوه، برای جمهوری اسلامی روشن است، که مشکل اساسی آن چیزی به جز کنار آمدن با آمریکا به عنوان قدرت مطرح در خاورمیانه نیست. و مسأله‌ی اساسی برای آن، چگونگی کنار آمدن با آمریکا است. در زمان انتخابات ریاست جمهوری در ایران، طبقه‌ی حاکمه ایران از یک دستگی کامل درباره‌ی این که کدام استراتژی‌ای را برای برخورد به این معضل اساسی باید تعقیب کند، برخوردار نبود. در حقیقت، این چند دستگی باعث شد این‌ها نتوانند یک کاندید معین را به عنوان کاندید مورد حمایت خود تعیین کنند. از یک طرف شما مدافعان تنش زدایی با آمریکا را دارید، که مایلند خط مشی سیاسی دوره‌ی خاتمی را کماکان تعقیب کنند و در این میان با پیش برد یک سیاست خارجی فعال در رابطه با کشورهای اروپایی، روسیه، چین و همین‌طور متحدین سیاسی آمریکا در خاورمیانه، مایلند از آن‌ها به عنوان عامل فشار و محدود کننده بر آمریکا استفاده نمایند. از طرف دیگر، شما جریانی را در جمهوری اسلامی دارید، که با شک تمام نسبت به این دوره‌ی تنش زدایی نظر دارد و طی این دهه

شاهد لشکرکشی آمریکا به افغانستان و عراق و تحکیم موقعیت نظامی آمریکا در این دو کشور بوده است. همین‌طور، طی این دوره شاهد بسط پایگاه‌ها و معاهده‌های نظامی آمریکا در تقریباً همگی کشورهای هم‌جوار ایران بوده است. برای این جریان، جمهوری اسلامی کشوری در محاصره‌ی نظامی آمریکا است و تلاش‌های مامشات جویانه‌ی قبلی ایران نتوانسته است برای تثبیت و مشروعیت یافتن ایران در خاورمیانه و در اقتصاد جهانی کارساز باشد. بنابراین، از نظر این جریان در جمهوری اسلامی، تنها با تعقیب یک خط مشی خصمانه که شامل مجوز شدن ایران به سلاح‌های هسته‌ای و هم‌چنین استفاده از موقعیت نیروهای مدافع جمهوری اسلامی در لبنان، فلسطین و عراق است، که می‌توان آمریکا را مجبور به نوعی سازش درباره‌ی آینده‌ی جمهوری اسلامی کرد. به ویژه که سترون شدن موقعیت نظامی آمریکا در عراق و افغانستان، کش یافتن بیش از حد امکانات نظامی آمریکا، ناخرسندی افکار عمومی در آمریکا از یک درگیری جدید نظامی این کشور، و مخالفت جدی اروپا، روسیه و چین از هر گونه درگیری قهرآمیز با ایران، امکان‌مانور نظامی را برای هیات حاکمه‌ی آمریکا بسیار کم کرده است. در انتخابات ریاست جمهوری ایران، طبقه‌ی حاکمه ایران از بین کاندیداهای خودش یکی را انتخاب کرد و آن فرد احمدی نژاد بود، که نماینده‌ی سیاسی این جریان دوم در جمهوری اسلامی است.

به نظر شما، رئوس سیاست‌های دولت کنونی جمهوری اسلامی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی چه هستند؟ چرا این سیاست‌ها اتخاذ شده‌اند؟ و آیا اساساً، با توجه به شرایط موجود در ایران و در جهان، پیش برد این سیاست‌ها ممکن است؟

**جعفر رسا:** فکر می‌کنم جا دارد اول تأکید کنم، که علی‌رغم وجود جناح‌های مختلف در جمهوری اسلامی و علی‌رغم اختلافات واقعی‌بی که در بین آنان وجود دارد، وجوه اشتراک زیادی نیز در بین آن‌ها وجود دارد. همه‌ی این جناح‌ها در حفظ موقعیت جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام مذهبی مدافع سرمایه داری اشتراک نظر دارند؛ برای همه‌ی این جناح‌ها،

اساس نظام کار مزدی و بی حقوقی کارگر در ایران باید حفظ شود؛ همه‌ی این جناح‌ها در این که طبقه‌ی سرمایه دار و کارگزاران سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیک آن باید از حق استثمار و چپاول بی حد و حصر کارگران و محرومان جامعه برخوردار شوند، کاملاً اشتراک نظر دارند. بنابراین، از این جنبه باید گفت که ره‌توس سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جمهوری اسلامی همان است که در دوره‌ی خاتمی هم بوده است. از این لحاظ، تفاوت ماهوی بی صورت نگرفته است. این البته به این معنا نیست، که قاصبان جدید قدرت در ایران سعی نکنند تصویر جدیدی از خود و جمهوری اسلامی تولید کنند. این دقیقاً کاری است، که احمدی نژاد و دار و دسته‌ی جانیانی که با او به قدرت رسیده‌اند، سعی می‌کنند انجام دهند. اما اگر به کارنامه



- و نه تبلیغات دولت جدید - توجه کنیم، می‌بینیم که در هیچ زمینه‌ای اقدام واقعی بی به نفع کارگران و محرومان جامعه رخ نداده است. به میزان بی‌کاری در جامعه نگاه کنید، به صدها میلیارد تومان حقوق معوقه‌ی پرداخت نشده توجه کنید، به عدم برخورداری کارگران از حق تشکل و تحزب نظر ببیند، به تشدید فضای مختنق جامعه و در عین حال افزایش بودجه‌ی ارگان‌های تحقیق مذهبی نگاه کنید، شما اگر به این واقعیات و همین طور به جوانب دیگر جامعه توجه کنید، می‌بینید که تغییری رخ نداده است. هر چند که امکانات مالی دولت، به لطف افزایش قیمت نفت، به مراتب بهتر از گذشته است. بنابراین، مساله بر سر این نیست، که آیا ره‌توس سیاست‌های حکومت جمهوری اسلامی عوض شده است یا نه. سؤال این است، که آیا برای پیش برد سیاست تاکنونی این حکومت، از روش متفاوتی استفاده می‌شود یا خیر. پاسخ به این سؤال دوم مثبت است و این همان موضوعی است، که در پاسخ به سؤال فوق به آن پرداختیم.

همین طور در عرصه‌ی جهانی، علی رغم تضعیف موقعیت سیاسی و نظامی آمریکا در منطقه‌ی خلیج فارس، در چشم انداز هیات حاکمه‌ی فعلی آمریکا نیز تغییری به وجود نیامده است. ریاست جمهوری بوش با افق تحکیم موقعیت نظامی آمریکا در جهان، به عنوان تنها ابرقدرت نظامی، شروع شد. در این افق، حتا متوسل شدن به اقدامات نظامی پیش گیرانه علیه کشورهایی که صرفاً به طور بالقوه می‌توانند در آینده برای آمریکا مشکل ساز باشند، کاملاً موجه است. فرسایش موقعیت بلامنازع اقتصادی و سیاسی آمریکا، علت اصلی تعقیب این سیاست امپریالیستی جدید است. کافی است شما به هر گوشه‌ی این جهان نگاه کنید، تا متوجه شوید چگونه موقعیت بلامنازع آمریکا در حال سست شدن است. تحکیم و گسترش اروپای

واحد و جا افتادن ارز واحد اروپا طی دهه‌ی آینده، موقعیت دلار را به طور جدی به مخاطره خواهد انداخت. در شرایط کنونی، این که دلار ارز تجاری جهان است، این امکان را به آمریکا می‌دهد که موقعیت اقتصادی خود را با تغییر نرخ برابری دلار با سایر ارزهای دیگر ترمیم کند و بتواند از کسری بودجه‌ی سرسام آور و توازن تجاری منفی برخوردار باشد. هزاران میلیارد دلار اوراق قرضه‌ی آمریکا، که بیلان منفی اقتصاد آمریکا را تامین می‌کنند و توسط کشورهای چین، ژاپن، هندوستان، کشورهای خاورمیانه و همین طور سایر نقاط جهان خریداری می‌شوند، به اعتبار دلار به عنوان ارز تجاری جهان است. اگر ارز واحد اروپا بتواند یک رقیب جدی برای دلار شود و بازار انرژی و تجارت جهانی از این ارز - در کنار دلار - استفاده‌ی وسیع کند،

اقتصاد آمریکا شاهد وضعیت خطیری خواهد شد. موقعیت رو به تزاید اقتصاد چین، که دیگر نه فقط تولید کننده‌ی اجناس و کالاهای مصرفی ساده است، بلکه از توانایی تولید کالاها، محصولات و خدمات پیش رفته نیز برخوردار شده است، می‌تواند در دهه‌ی اخیر بازار محصولات مانند وسایل حمل و نقل، ارتباطات و الکترونیک را نیز در بر گیرد. چنین تهاجم اقتصادی‌ای، عرصه را بر شرکت‌های آمریکایی که محصولات مشابه تولید می‌کنند، به شدت تنگ می‌کند. در آمریکای لاتین، حکومت‌های آشکارا مخالف آمریکا یا به سر کار آمده‌اند و یا از زمینه‌ی به قدرت رسیدن برخوردارند. بورژوازی این کشورها لزومی نمی‌بیند، که مطیع چشم و گوش بسته‌ی آمریکا باشد و بسته به منافع ملی خود می‌خواهد وارد رقابت‌ها و بلوک‌های سیاسی و اقتصادی جدیدی شود. روسیه که در یک موقعیت به هم ریختگی جدی قرار داشت، توانسته است خودش را جمع و جور کند و مجدداً در عرصه‌ی جهانی عرضه اندام کند. این کشور نه فقط در آسیای مرکزی، بلکه در خاورمیانه نیز هم اکنون خودش را کاملاً مستقل از سیاست خارجی آمریکا معرفی کرده است. در خاورمیانه هم علی رغم همه‌ی امکاناتی که آمریکا به کار گرفته است، اسلام سیاسی یک جریان ارتجاعی، ولی جدی در مقابل سیاست امپریالیستی آمریکا است که تا آن جا که منطقه‌ی خاورمیانه را با بی ثباتی و ناآرامی مواجه می‌کند، به همان اندازه به رقبای جهانی آمریکا اجازه می‌دهد بتوانند در این منطقه نفت خیز و غنی به توافقات جدیدی با نیروها و دولت‌های مخالف آمریکا، منجمله ایران، دست یابند.

از نظر هیات حاکمه‌ی آمریکا، این کشور برای این که بتواند موقعیت اقتصادی و ایدئولوژیک برتر خودش را مجدداً به دست آورد، به وقت احتیاج دارد. یک انقلاب تکنولوژیک جدید، مشابه انقلاب انفورماتیک قرن گذشته، می‌تواند توازن

اقتصادی جهان را به طور اساسی به نفع آمریکا عوض کند. تا آن زمان، اما، بورژوازی آمریکا می‌خواهد با قدرتمندی سیاسی و با قبضه کردن مناطق تامین انرژی جهان، رقبای خود را در موقعیت ضعیف‌تری قرار دهد و از شتاب رشد اقتصادی و سیاسی آن‌ها بکاهد. در چنین فضایی، از نظر آمریکا جایی برای ابراز وجود اسلام سیاسی، آن هم وقتی چنین ابراز وجودی اساساً علیه آمریکا و منافع آن است، وجود ندارد. برای آمریکا، اسلام سیاسی ابزاری است که جنبه‌ی مفیدش را برای دیپلماسی خارجی این کشور از دست داده است و اکنون به اسباب دردسر تبدیل شده است. در سال‌های هفتاد و هشتاد میلادی، آمریکا مطابق با سیاستی که موسوم به خط مشی برژینسکی (رئیس شورای امنیت ملی کارتر) شد، برای ایجاد یک «کمربند سبز» در کشورهای پیرامون روسیه‌ی شوروی به طور فعال از جریان‌های ارتجاعی اسلامی حمایت کرد و آن‌ها را در مقابل پیش روی نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک شوروی و چپ علی‌العموم از هر نظر تقویت و مجهز کرد. اما با تغییر اوضاع دنیا، آمریکا دیگر به این جریان‌های اسلامی که خواهان تغییر توازن قوای خاورمیانه به نفع خود هستند، نیازی ندارد. جمهوری اسلامی و خمینی را با «کنفرانس گوادالوپ» سر کار آوردند، تا در مقابل چپ و کارگر بایستند و انقلاب را سرکوب کنند، ولی با پایان این وظیفه دیگر نقش مفیدی برای این نوع حکومت و اسلام سیاسی برای آمریکا وجود ندارد.

بنابراین، چه با توجه به روندهای جهانی و چه با توجه به موقعیت اسلام سیاسی، خط مشی دراز مدت هیأت حاکمه‌ی آمریکا، سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک حکومت موافق غرب و به ویژه آمریکا است. البته واضح است، که نه آمریکا می‌تواند به این خواست دراز مدت خود در کوتاه مدت دست یابد و نه جمهوری اسلامی می‌تواند به طور جدی موقعیت آمریکا در خاورمیانه را به خطر بیندازد و در مقابل، موقعیت سیاسی خود در این منطقه و در اقتصاد جهانی را تحکیم کند. از این رو، ما با شرایطی مواجه هستیم که ایران و آمریکا را هر دو در یک جنگ فرسایشی در مقابل هم قرار داده است، جنگی که با توجه به امکانات کم‌تر ایران در مقابل آمریکا، آن را بیش از آمریکا فرساینده کرده و به همین علت موضع سخت‌گیرانه و خصمانه‌ی قبلی‌اش را تا حدی معتدل و مماشات‌جویانه کرده است. کافی است شما به متن منتشر شده‌ی نامه‌ی اخیر احمدی‌نژاد به جرج بوش توجه کنید، تا ببینید که چگونه عرصه بر ایران تنگ شده است.

□ از جانب حامیان احمدی‌نژاد و حتا دیگران گفته می‌شود، که انتخاب وی به ریاست جمهوری، «بازگشت به روزهای اول انقلاب» است! در زمینه‌ی اجتماعی، این بازگشت با برقرای چتر خونین اختناق و سرکوب شدید اعتراضات اجتماعی تداعی می‌شود. امری که در همین چند ماه اخیر، نمونه‌های آن بسیار رخ داده است. شما چه چشم اندازی را تصور می‌کنید؟ آیا توده‌ی مردم عاصی و به ویژه طبقه‌ی کارگری که به رغم پراکندگی، اما پای به میدان مبارزه‌ی اجتماعی گذاشته‌اند، را می‌توان به عقب نشینی و سکوت وادار نمود؟

**جعفر رسا:** انقلاب ایران آمد و رفت. واقعه‌ای مربوط به ۲۷ سال قبل است. بیش از ۶۰ درصد جمعیت فعلی ایران یا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به دنیا آمده است و یا در زمان انقلاب آن قدر خرد بوده است، که چیزی از آن انقلاب به یاد ندارد. کشت و کشتار سال‌های بعد از انقلاب را، که جانورانی امثال احمدی نژاد و گنجی در آن دست داشتند، دیگر این حکومت نمی‌تواند تکرار کند. جامعه‌ی ایران، جامعه‌ی جوانی است که ناخرسند، عاصی، مطلع و مدرن و آماده شورش است. اگر این جامعه هنوز منفجر نشده است، به علت قدرقدرتی چماق داران و قداره بندان جمهوری اسلامی نیست، به این علت است که هنوز این جامعه در مقابل خود یک انتخاب سیاسی معتبر و سراسری را نمی‌بیند، که در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی بتواند اوضاع را جمع و جور کند و از تکرار یک عراق و یوگسلاوی تجزیه شده و به هم ریخته جدید جلوگیری نماید. ولی اگر جمهوری اسلامی شمشیر خود را از رو ببندد و این جامعه را به یک جدال سراسری بکشاند، در آن صورت این بشکه‌ی باروت ممکن است منفجر شود و اساس جمهوری اسلامی را با خود پایین بیاورد. سر دم داران جمهوری اسلامی، از خامنه‌ای گرفته تا رفسنجانی، خاتمی و احمدی نژاد و آخوندهای مفت خور و جاخوش کرده‌ی این نظام، همگی این را می‌دانند. البته، اختناق و سرکوب محلی و موردی توسط این رژیم کاملاً ممکن است. به عنوان مثال، دستگیری و محاکمه‌ی برگزار کنندگان اول ماه مه سقز و یا حمله‌ی قمه کش‌های این حکومت جانی به فعالین اتحادیه‌ی کارگران شرکت واحد تهران، نمونه‌هایی از سیاست ارباب و وحشت این حکومت علیه طبقه‌ی کارگر ایران است. اما از این اقدامات موردی تا تعرض گسترده علیه کل طبقه‌ی کارگر در ایران و ایجاد رعب و وحشت در هر محل کار و زندگی کارگر، فاصله‌ی زیادی وجود دارد. در حقیقت، همین که این حکومت مجبور شده است در دو مورد فوق هم صد و هشتاد درصد برخوردش را عوض کند، به این علت است که می‌داند اگر این موارد به یک تقابل عمومی با طبقه‌ی کارگر در ایران تبدیل شود، آن‌ها برنده نخواهند بود.

البته، این که جمهوری اسلامی نمی‌تواند دست به تعرض وسیع علیه توده‌ی مردم عاصی در ایران بزند، به این معنا نیست که این توده‌ی عاصی به طور خود به خود دست به حمله علیه جمهوری اسلامی خواهند زد و آن را سرنگون خواهند کرد. تا وقتی که یک افق و نیروی سیاسی معتبر در ایران عرضه اندام نکند، و این نیرو متکی به تشکل‌ها و رهبران توده‌ای واقعی در خود ایران و به ویژه در بین طبقه‌ی کارگر نباشد، زمینه‌ی سرنگونی جمهوری اسلامی به طور واقعی فراهم نمی‌شود. به همین علت، هر اقدامی که به طور واقعی اعتماد به نفس، روشنایی سیاسی، قدرت سازمانی و ابراز وجود تشکیلاتی کارگر و محروم جامعه را تقویت کند، یک اقدام جدی در خدمت سرنگونی جمهوری اسلامی است.

□ و در بعد اقتصادی؟ این جا قرار است چه اتفاقی بیافتد؟ آیا تغییری در سیاست کلان اقتصادی دولت‌های هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی، که در اساس با «خصوصی سازی» مشخص می‌شد، رخ خواهد داد؟ و یا همان سیاست

در این دوره هم پیش خواهد رفت؟ نتیجه‌ی این سیاست بر طبقه‌ی کارگری، که هم اکنون نیز در دایره‌ی بیکاری و بی‌تامینی و فقر و فلاکت روزافزون اسیر است، چه خواهد بود؟

**جعفر رسا:** بعد اقتصادی، جنبه‌ی بسیار مهمی برای تثبیت جمهوری اسلامی است. منظورم موقعیت مالی این حکومت در شرایط کنونی نیست، بلکه موقعیتی است که اقتصاد ایران باید در اقتصادی جهانی به دست آورد. اگر از تبلیغات سطحی و مذهبی این حکومت بگذریم، که یک عده آخوند مرتجع دیگران را به تقوی و خویشتن داری در مقابل مادیت دعوت می‌کنند، آن هم در عین این که خود در رفاه و لذت به سر می‌برند، واقعیت این است که اقتصاد سرمایه داری ایران احتیاج دارد بتواند از تحرک لازم برای سودآوری خود برخوردار شود. برای این کار، می‌باید نه مانعی بر تحرک این سرمایه به خارج از مرزهای ایران وجود داشته باشد و نه مانعی بر سر ورود سرمایه‌های خارجی به ایران. همین طور، کالاهای ایران می‌باید بتوانند به بازارهای خارج از ایران راه یابند و این امکان نیز باید متقابلاً برای کالاهای ساخت خارج به بازار داخل ایران وجود داشته باشد. در این منطق سرمایه داری، به همان اندازه که حوزه‌های تولیدی داخلی که از امکان رقابت با بازار جهانی برخوردار نیستند باید ورشکست شوند، حوزه‌های سودآور تولیدی که قابلیت رقابت در بازار جهانی را دارند نیز باید بتوانند به راحتی وارد توافقات، هم‌کاری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های خارج از مرزهای ایران بشوند. جمهوری اسلامی در زمینه‌ی اقتصادی باید بتواند عرصه‌ای را در تقسیم کار جهانی برای تولیدات ایرانی به دست آورد. سیاست خصوصی‌کردن‌های دوره‌ی رفسنجانی و تلاش برای تصویب لایحه‌ی مربوط به سهم مالکیت سرمایه‌های خارجی در بازار ایران، در واقع، برای هموار کردن این مسیر بود. البته عواقب انسانی این سیاست‌ها و فلاکتی که برای طبقه‌ی کارگر ایران به وجود می‌آورد، هیچ وقت موضوعی برای حکومت سرمایه داران در ایران نبوده است. اما در بین دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی، کسانی هستند که در صورت اتخاذ کامل چنین سیاست اقتصادی‌یی، موقعیت برتر خود را از دست خواهند داد. به عنوان مثال، در صورت باز شدن کامل بازار ایران به ورود کالاهای نساجی، صنعت نساجی ایران به طور اساسی فلج خواهد شد. آن هم در شرایطی، که حکومت جمهوری اسلامی هیچ پشتوانه‌ی مالی جدی‌یی برای ارتقای سطح تکنولوژیک این صنعت در این بیست و هفت سال نکرده است. این البته سرنوشتی است، که می‌تواند بر سر بخش قابل ملاحظه‌ای از صنایع مصرفی ایران بیاید. از آن جا که بسیاری از کارخانه‌ها و مراکز تولیدی این صنایع در تصاحب انواع بنیادهای اقتصادی (مانند بنیاد مستضعفان، جهاد سازندگی و غیره) است، در آن صورت ورشکست شدن آن‌ها، کسانی را که از برکت مدیریت این گونه بنیادها و مراکز تولیدی هر سال میلیاردها تومان به جیب می‌زنند، به تکاپو انداخته است. این‌ها کسانی هستند، که در خود جمهوری اسلامی مقابل این گونه طرح‌ها قرار دارند و البته دفاع از موقعیت خود را تحت پوشش دفاع از منافع «مستضعفان» و استقلال ملی توجیه می‌کنند. ولی برای این که این سیاست‌ها جاری شود، جمهوری اسلامی

باید اجازه بدهد که نمایندگان سیاسی این گونه طرح‌های اقتصادی در سلسله مراتب حکومتی و پارلمانی کشور نمایندگی شوند. این جدالی است، که در خود حکومت در جریان است و هر از چند گاه، برخی از تلفات سیاسی و انسانی این جدال به گوش عام می‌رسد.

همین طور، باید توجه داشت که بخش قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد در تصاحب خود دولت است و این به ویژه در بخش صنعت نفت صادق است. علی‌رغم میزان قابل ملاحظه‌ی درآمدی که این بخش از آن برخوردار بوده است، ولی کماکان در زمینه‌ی انجام پروژه‌های مشترک استخراج و تصفیه‌ی فرآورده‌های نفت و گاز با شرکت‌های اروپایی و یا کشورهای دیگر صادرکننده‌ی نفت با محدودیت جدی مواجه است و این محدودیت‌ها تا زمانی که قوانین منع‌کننده علیه چنین هم‌کاری‌های مشترکی در آمریکا فسخ نشوند، کماکان ادامه خواهد داشت. صنعت نفت ایران برای بسط امکانات سرمایه‌گذاری خود به برخوردار شدن از تکنولوژی جدید در زمینه‌ی استخراج منابع نفت و گاز در آب‌های عمیق و در مایع کردن گاز طبیعی نیازمند است. از این رو، در این زمینه‌ی اقتصادی نیز جمهوری اسلامی با مشکل کارشکنی آمریکا مواجه است.

□ در زمینه‌ی سیاست خارجی، چنین تصور می‌شد که مذاکره و سازش با اروپا - برای مقابله با آمریکا - ادامه یابد. اما وضعیت تغییر کرده است. به نظر می‌آید کشورهای اروپایی اکنون بیش‌تر به سیاست آمریکا در مقابله با ایران نزدیک شده‌اند. دلیل این امر چیست؟ مهم‌ترین مولفه‌های تحول سیاست خارجی جمهوری اسلامی و همین طور دولت‌های اروپایی و رابطه‌ی فیما بین آن‌ها چیست؟

**جعفر رسا:** تصور می‌کنم دولت‌های اروپایی هم کاملاً متوجه نیت آمریکا در تعقیب سیاست خود در خاورمیانه و بر علیه ایران هستند. هر گونه وضعیت جنگی می‌تواند به بی‌ثباتی بیش‌تر این منطقه و دخالت بیش‌تر آمریکا در آن جا بیانجامد. نه فقط چنین وضعیتی بر قیمت نفت و گاز تاثیر فوری می‌گذارد و اقتصاد کشورهای اروپایی را با مشکل تورم جدی مواجه خواهد کرد، بلکه از امکان بسط نفوذ آن‌ها در این منطقه نیز در آینده خواهد کاست. اروپای واحد هنوز یک نیروی نظامی مطرح نیست، حال آن که قدرت نظامی آمریکا یک واقعیت بلامنازع است و در شرایط جنگی، نیرویی که قوی‌تر است معمولاً با نفوذتر هم است. کشورهای اروپایی، از این رو در تعقیب یک خط مشی سیاسی و دیپلماتیک در منطقه و بر علیه ایران ذی‌نفع هستند. آن‌ها برای این که از امکان دخالت یک جانبه‌ی آمریکا بر علیه ایران جلوگیری کنند، مایلند یک خط مشی دیپلماتیک تندتر را، که در آن آمریکا نیز شرکت دارد، تعقیب نمایند.

□ مسأله‌ی انرژی هسته‌ای جمهوری اسلامی، چه نقشی در این میان دارد؟ آیا این مسأله، به واقع، در این دوره به صورت یک «بحران» در آمده است و یا در متن مجموعه‌ی تحولات حاضر، به یک «بحران» در روابط جمهوری اسلامی و دولت‌های غربی بدل شده است؟

**جعفر رسا:** فکر می‌کنم اولین نکته‌ای که در این باره باید تاکید

کرد، این است که موضوع انرژی هسته‌ای و یا غنی سازی اورانیوم توسط ایران - علی رغم این که می‌تواند به طور بالقوه و در دراز مدت کاربرد نظامی داشته باشد - در شرایط فعلی به منظور مقاصد نظامی از طرف جمهوری اسلامی صورت نمی‌گیرد. همین طور، در این شرایط، جمهوری اسلامی برای تامین ملزومات سوختی و تهیه‌ی انرژی به توسعه‌ی صنعت هسته‌ای در ایران نیازی ندارد. خوب است به یاد داشته باشیم، که ایران کشوری است که هنوز ۴۰ درصد مصرف داخلی بنزین و گازوییل خود را از خارج وارد می‌کند و بابت آن سالی چهار میلیارد دلار می‌پردازد. باور نکردنی است، که یک کشور تولید کننده‌ی نفت در این ۲۷ سالی که از حاکمیت جمهوری اسلامی می‌گذرد، هنوز نتوانسته است امکان تصفیه‌ی نفت را در داخل کشور آن قدر بالا ببرد که بتواند حتا برای مصرف داخلی اش به اندازه‌ی کافی بنزین داشته باشد! هزینه‌ی ایجاد چند پالایشگاه نفت در ایران، حتا بخش کوچکی از مخارج مربوط به تاسیسات هسته‌ای هم نمی‌شود. ثانیاً، هر سال میلیون‌ها متر مکعب گاز طبیعی در ایران، که در صورت مهار شدن می‌تواند امکانات انرژی و سوختی کشور را تامین کند، سوزانده می‌شود و به هدر می‌رود. اگر جمهوری اسلامی دلوپس مواد سوختی برای کشور است، چرا کاری بابت این وضعیت نکرده است؟ انرژی هسته‌ای مشکلات بسیار دراز مدت و مخاطره آمیزی هم دارد، که برای کشوری که امکانات دیگری برای تامین انرژی و مواد سوختی دارد، در این شرایط قطعاً غیر ضروری است.

به علاوه، از نظر نظامی مجهز شدن جمهوری اسلامی به یک تعداد سلاح‌های هسته‌ای - که احتمالاً هنوز پنج تا ده سال دیگر کار دارد - در توازن نظامی منطقه تغییر محسوسی به نفع آن به وجود نمی‌آورد. ایران قرار است مثلاً کدام کشور را در خاورمیانه تخریب هسته‌ای بکند؟ حمله هسته‌ای به اسرائیل حتا

اگر به فرض محال هم زمانی صورت گیرد، نه فقط ساکنین اسرائیلی آن منطقه را از بین می‌برد، بلکه نسل فلسطینی‌ها را نیز ساقط خواهد کرد. تا آن جا که چنین حمله‌ای به آمریکا و متحدین اروپایی آن برمی‌گردد، که این امکان حتا از حمله به اسرائیل هم بعیدتر است. به علاوه، در مقابل تعرض تلافی جویانه‌ی اسرائیل یا آمریکا، جمهوری اسلامی چه می‌تواند بکند؟! البته تا آن زمان، ادامه‌ی روند هسته‌ای شدن نیروهای نظامی ایران بی شک به یک رقابت تسلیحاتی پرخرج در کل منطقه‌ی خاورمیانه دامن خواهد زد، که بر اقتصاد ایران بیش از آن چه تصور می‌رود، فشار خواهد آورد. و این وضعیت، به هم راه انزوای سیاسی و دیپلماتیک و تجاری بیش تر ایران، فقط عرصه را بر خود جمهوری اسلامی تنگ تر خواهد کرد و زمینه‌ی

عروج گسترده‌ی شورش‌های مردم عاصی و خسته در ایران را فراهم خواهد ساخت.

بنابراین، آن چه بیش تر مسلم است، این است که موضوع انرژی هسته‌ای برای جمهوری اسلامی یک ابزار سیاسی است که توسط آن برای مطرح ساختن خود و کسب مشروعیت در منطقه و جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد. جمهوری اسلامی می‌خواهد از این ابزار حداکثر استفاده را بکند و برای این کار احتیاج به ایجاد یک بحران دارد. بحرانی که در آن کشورهای غربی و آمریکا بگویند، ایران بزرگ‌ترین خطر مطرح برای آنان است و این خطر به علت نزدیک شدن ایران به فناوری هسته‌ای و غنی سازی اورانیوم حاصل شده است. اظهارات قبلی احمدی نژاد درباره‌ی محو کردن اسرائیل از نقشه‌ی جهان، در واقع، برای تند کردن آتش چنین تنور تبلیغاتی‌یی بوده است. آمریکا نیز به گرم شدن تنور بحران هسته‌ای ایران نیاز دارد؛ زیرا برای آن، این امکان را به وجود می‌آورد، تا زمینه‌ی یک تسویه حساب نهایی با این اسلام سیاسی را فراهم کند و اقدامات محتمل نظامی خود در آینده بر علیه ایران را موجه جلوه دهد.

□ در این مورد بیش تر توضیح بدهید. هر کدام از طرفین این «بحران»، جمهوری اسلامی و دولت‌های غربی، و به ویژه آمریکا، در پی چه اهدافی هستند؟ نقش چین و روسیه در این میان چیست؟

**جعفر رسا:** هدف آمریکا در این بحران روشن است. هیات حاکمه‌ی آمریکا، خواهان جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی با یک حکومت طرف دار خود در ایران است، که از امکانات نفتی اش مطابق با سیاست خارجی آمریکا استفاده کند. این البته هدف دراز مدت آمریکا است؛ زیرا امکان تحقق فوری آن وجود ندارد. البته در بخشی از هیات حاکمه‌ی آمریکا، چنین هدفی در

میان مدت هم ممکن به نظر می‌رسد. به نظر آن‌ها، اگر آمریکا بتواند یک حرکت سیاسی موافق با خود را از طریق درآمیختن جریانات سیاسی مخالف جمهوری اسلامی - چه در خارج و در داخل کشور - به وجود آورد و چنین حرکت سیاسی‌یی از قدرت بسیج توده‌ای حتا در حد محدودی هم برخوردار شود، در آن صورت یک تعرض گسترده‌ی نظامی آمریکا می‌تواند با تضعیف توان امنیتی جمهوری اسلامی، زمینه‌ی یک تعرض وسیع داخلی علیه آن را فراهم آورد و به کسب قدرت توسط جریانات طرف دار آمریکا منجر شود. برای این سناریوی نسبتاً سطحی، دولت آمریکا حاضر است پول هنگفتی خرج کند. بودجه‌ی چند ده میلیونی مصوب کنگره‌ی آمریکا برای تامین مخارج تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی، برای همین امر



است. البته این تلاش آمریکا در بین اپوزیسیون مخالف رژیم هم ولوله انداخته است. از دبیر کل سابق حزب کمونیست ایران گرفته تا رهبران جریان‌های ناسیونالیست کرد، از سازمان مجاهدین خلق گرفته تا سلطنت طلبان و ساواکی‌های سابق، و از نوهی خمینی گرفته تا فلان فرماندهی سپاه پاسداران، همه در جلوی وزارت کشور آمریکا صف کشیده‌اند، تا بخت خود را آزمایش کنند. و به آمریکا اثبات کنند، که اگر به آن‌ها توکل کند، آن‌ها می‌توانند یک نیروی سیاسی مطرح را در ایران سازمان دهند و در پناه قدرت برتر هوایی آمریکا، پوزه‌ی جمهوری اسلامی را به خاک بکشند. البته آمریکا امیدوار است، که بخشی از اپوزیسیون داخلی جمهوری اسلامی، مثلاً بخشی از حزب مشارکت اسلامی و متحدین و شخصیت‌های سیاسی و نظامی آن‌ها هم به چنین حرکت سیاسی‌ای علیه جمهوری اسلامی بپیوندند، اگر نه در مراحل مقدماتی، بلکه در مراحل پایانی آن.

اما تا آن جا که به چین و شوروی برمی‌گردد، آن‌ها خواهان حفظ وضعیت موجود هستند؛ زیرا جمهوری اسلامی کنونی، نیروی نیست که آمریکا از طریق آن بتواند سیاست خارجی خود در منطقه را تعقیب کند و عرصه را بر این دو کشور تنگ نماید. جمهوری اسلامی مدت‌هاست که از فکر ایجاد مزاحمت در جمهوری‌های جنوبی شوروی سابق و تقویت حرکت اسلام سیاسی در این جمهوری‌ها گذشته است. و از این رو، برای روسیه دیگر خطری نیست. تا آن جا که به استفاده از ذخایر نفتی حوالی دریای خزر هم برمی‌گردد، اختلافات خود با روسیه و سایر جمهوری‌های دریای خزر را به روشی کاملاً تجاری حل و فصل کرده است. چین هم چیزی حدود بیست درصد از امکانات سوختی خود را در این دهه از ایران تأمین می‌کند و یک قرارداد بیست ساله و چند صد میلیارد دلاری با ایران بسته است و نمی‌خواهد شرایط سیاسی چنان تغییر کند، که در این رابطه‌ی مهم تجاری تغییری به وجود بیاید. از این رو، چین و روسیه تا آن جا که بتوانند در اجرای سیاست خارجی آمریکا بر علیه ایران کارشکنی خواهند کرد، بدون آن که بخواهند روابط مهم و دراز مدت تجاری و سیاسی خود با آمریکا را به مخاطره بیندازند.

□ شما آینده‌ی این «بحران» را چگونه می‌بینید؟ پرونده‌ی ایران به شورای امنیت رفته و مهلتی یک ماه برای توقف کلیه فعالیت‌های اتمی جمهوری اسلامی تعیین شد. این مهلت هم گذشت، بدون آن که ایران به خواست‌های شورای امنیت توجهی کند. بعد از این چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا «تحریم اقتصادی» جمهوری اسلامی توسط دولت‌های غربی، صرفاً یک تهدید برای ترساندن جمهوری اسلامی است و یا تمایل و قدرت اجرای بین‌المللی آن هم وجود دارد؟ در این صورت چه اتفاقی خواهد افتاد؟

**جعفر رسا:** سیر وقایع تاکنونی نشان داده است، که تصویب یک قطع‌نامه از جانب شورای امنیت که به طور صریح ایران را تهدید به تحریم اقتصادی کامل بکند، بسیار بعید است. در این صورت، در همان قدم اول، میزان قابل ملاحظه‌ای از نفت

و گاز مورد نیاز کشورهایمانند چین و هند باید از جای دیگری تأمین شود. همین طور، روسیه درآمد قابل ملاحظه‌ای را که در روابط تجاری خود با ایران به دست می‌آورد، از دست خواهد داد. معلوم نیست چرا چین و روسیه باید این امتیازات تجاری خود را به نفع آمریکا از دست بدهند، تا این کشور بتواند از موقعیت حتماً بهتری در تعقیب سیاست خارجی خود - که متوجه چین و روسیه هم می‌باشد - برخوردار شود؟! به علاوه، موقعیت نظامی ایران نه چین و نه روسیه را متوجه خطر جدی نمی‌کند. تا آن جا که به چین برمی‌گردد، شاهد بسط روابط تجاری و فنی آمریکا با هندوستان بوده است، که در این میان آمریکا خود را متعهد به هم‌کاری در زمینه‌ی انرژی هسته‌ای با هندوستان هم کرده است. در حقیقت، از نظر چین این هندوستان است که فی الحال موشک‌های هسته‌ای خود را به طرف شهرهای چین هدف قرار داده است و از کمک فنی آمریکا نیز قرار است برخوردار شود. در چنین اوضاعی، بسیار بعید است که چین و روسیه به عنوان دو عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل با هر قطع‌نامه‌ای که به طور کامل ایران را بخواهد مورد تحریم اقتصادی قرار دهد، موافقت کنند. این البته به این معنا نیست، که کشورهای غربی خود چنین تحریمی را علیه ایران اجرا نکنند؛ اما در این صورت، تأثیر آن حتماً محدودتر از آن چه خواهد بود که در صورت هم‌کاری سایر اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل، چنین تحریمی می‌توانست باعث شود.

به علاوه، حتی اگر چنین تحریمی صورت گیرد، این فقط زندگی را برای توده‌ی مردم در این شرایط سخت‌تر خواهد کرد و چندان بر موقعیت مسلط جمهوری اسلامی در جامعه تأثیر نخواهد گذاشت. کاملاً بر عکس، جمهوری اسلامی موضوع تحریم را به مستمسکی برای تحریک احساسات ناسیونالیستی بر علیه آمریکا تبدیل خواهد کرد و تحت عنوان شرایط اضطراری، شرایط مختنق و نظامی سخت‌تری را هم به کارگران و مردم تحت ستم ایران تحمیل خواهد کرد.

□ صحبت از حمله‌ی نظامی به تاسیسات اتمی جمهوری اسلامی هم در میان است. به نظر شما، وقوع چنین حمله‌ای تا چه اندازه محتمل است؟ چه واکنش محتملی از جمهوری اسلامی را به دنبال خواهد آورد؟ و به چه وضعیتی در کل منطقه و در سطح جهان دامن خواهد زد؟

**جعفر رسا:** به نظر من، در شرایط کنونی، علی‌رغم همه سر و صداهای تبلیغاتی که هم جمهوری اسلامی و هم آمریکا به راه انداخته‌اند، هیچ کدام از طرفین نه امکان و نه ظرفیت به راه انداختن یک درگیری نظامی را ندارند. وضعیت کنونی آمریکا واضح‌تر از آن است، که نیاز به توضیح بیش‌تر داشته باشد. تا آن جا که به جمهوری اسلامی هم برمی‌گردد، هر گونه وضعیت نظامی این امکان را می‌تواند به وجود آورد که آمریکا سیاست تجزیه‌ی عراق را که با هدف بر هم زدن نظم ژئوپولیتیک منطقه است، دنبال کند. ایجاد کشور مستقل کردستان در عراق، وقتی با مساعدت و هم‌کاری فعال آمریکا صورت گیرد، زمینه‌ی گسترش جریان‌های مدافع کردستان بزرگ در ایران را دامن خواهد زد و این البته تنها مخاطره‌ای نیست که جمهوری اسلامی با آن

مواجه خواهد شد. تخریب جدی و گسترده‌ی امکانات نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی، کشور را برای آن غیر قابل حکومت خواهد کرد و انواع گرایش‌های تجزیه طلبانه پا خواهند گرفت. همین طور، جنبش‌های رادیکال برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیز شکل خواهند گرفت. و در چنین شرایطی، وضعیت حکومت اسلامی دست خوش تحولات اساسی و غیر قابل پیش بینی خواهد شد.

جمهوری اسلامی درباره‌ی امکانات تلافی جویانه‌ی خود بر علیه منافع آمریکا و غرب گزاف هم می‌کند. این کاملاً ممکن است، که جمهوری اسلامی بتواند مثلاً در عراق و شاید در مناطقی از فلسطین و لبنان، اسباب دردسری برای آمریکا به وجود آورد، ولی قابلیت بسیج در بین جریانات ضد آمریکایی اهل مذهب سنی را ندارد. به این دلیل، که جریانات وهابی سنی ضد آمریکا، حکومت شیعه‌ی جمهوری اسلامی را هم کافر و مغایر اسلامی که به آن باور دارند، می‌دانند. به علاوه، صدمه زدن به منافع آمریکا در بخشی از کشورهای خاورمیانه، هر چقدر هم که وسیع باشند، نظام سیاسی آمریکا و موقعیت جهانی آن را به طور اساسی دست خوش تحول نخواهد کرد؛ ولی درگیری نظامی با آمریکا، وضعیت جمهوری اسلامی در کشور و منطقه را به طور جدی دگرگون خواهد ساخت.

□ به نظر می‌آید جمهوری اسلامی، چه در مورد احتمال «تحریم اقتصادی» و چه احتمال حمله‌ی نظامی به تأسیسات اتمی خود، بر فاکتورهایی مانند هماهنگ شدن جناح‌های مختلف خود تحت بیرق دفاع از اسلام، برآمد ناسیونالیسم و حمایت حداقل بخش‌هایی از جامعه و جریانات اپوزیسیون از خود و... حساب باز کرده است. آیا چنین اتفاقی خواهد افتاد؟ نقش توده‌ی مردم و به ویژه طبقه‌ی کارگر، از نظر شما، در این میان چیست؟ **جعفر رسا:** به باور من، جمهوری اسلامی هم اکنون تأکید خودش را بر ناسیونالیسم ایرانی گذاشته، تا برافشاندن بیرق دفاع از اسلام! این را می‌توان هر چه بیش‌تر در اظهارات شخصیت‌های مختلف این رژیم منجمله رئیس جمهور دست ساخته‌ی خود آنان هم دید. ناسیونالیسم هنوز در ایران قدرت بسیج وسیع‌تری دارد، تا صرف مذهب اسلام، آن هم با توجه به جنایاتی که این رژیم در این سه دهه به اسم مذهب و اسلام کرده است. علاوه بر این، هر گونه تحریم اقتصادی و حمله‌ی نظامی، فوراً زندگی میلیون‌ها مردم در فقر و فلاکت در ایران را متاثر خواهد ساخت و عرصه را بر آن‌ها از آن چه فعلاً است، سخت‌تر خواهد کرد. بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران بر علیه جمهوری اسلامی هستند، ولی این بالاخره بمب‌های آمریکایی است که خانه‌ها و زندگی محقر آن‌ها را تخریب خواهد کرد. در چنین شرایطی، ناسیونالیسم - و نه مذهب - عامل بسیج وسیع‌تری است و این صرفاً محدود به جریانات طرف دار این رژیم نخواهد شد، بلکه بخش قابل توجهی از جریانات اپوزیسیون چه در داخل و چه در خارج را هم شامل خواهد گشت.

در مقابل چنین وضعیت محتملی، باید کاملاً روشن بود و گفت هر گونه درگیری نظامی، مستقل از این که به چه بهانه‌ای شروع

شود، اقدامی علیه کارگران در ایران است. کارگر در ایران هیچ نفعی از هیچ گونه درگیری نظامی نخواهد داشت. همین طور، طبقه‌ی کارگر هیچ نفعی در بسط تأسیسات هسته‌ای در ایران و پیش رفت فناوری غنی سازی اورانیوم و ساخت موشک‌های حامل کلاهک‌های هسته‌ای هم ندارد. این موضوع اساساً متنی برای درگیری بورژوازی حاکم در ایران، که به اسم اسلام و ناسیونالیسم منافع خود را توجیه می‌کند و بورژوازی امپریالیستی آمریکاست، که علی‌رغم کارنامه‌ی جنایت آمیز جهانی‌اش به اسم دموکراسی و آزادی، منافع خود را بیان می‌کند.

باید در این زمینه روشن بود. هر اندازه که کارگران در ایران نسبت به این قضیه روشن باشند، به همان اندازه هم دایره‌ی موفقیت جمهوری اسلامی در تحریک احساسات ناسیونالیستی در ایران محدودتر خواهد شد. اتفاقاً به همان اندازه، که دست اندرکاران جمهوری اسلامی در این شرایط در تلاش هستند تا مسایل واقعی مربوط به کار و زندگی کارگران را تحت الشعاع وضعیت شرایط خصمانه‌ی سیاسی کنونی بکنند، به همان اندازه کارگران باید خواست‌های واقعی‌شان را عنوان سازند. حق برخورداری از کار، شرایط زندگی انسانی، بیمه‌ی بیکاری، حق بازنشستگی، پرداخت حقوق معوقه، حق برخورداری از آزادی بیان و ایجاد تشکل کارگری، آزادی زندانیان سیاسی و فعالین کارگری که در زندان به سر می‌برند، برابری کامل زنان و مردان، حق رفاه و آموزش مکفی برای همه‌ی کودکان و سایر خواست‌ها و مطالباتی که برخوا در تجمعات اول ماه مه مختلف کارگری در ایران مطرح شده است، باید در این شرایط و مستقل از هیاهوی تبلیغاتی جمهوری اسلامی دنبال شوند. چنین خواست‌هایی می‌توانند زمینه‌ی بسیج واقعی کارگران و توده‌ی وسیع مردم محروم جامعه را به وجود آورند. به همان اندازه که چنین خواست‌هایی از قابلیت سازمان‌گرایانه برخوردار شوند، به همان اندازه هم حس اعتماد به نفس طبقه‌ی کارگر و تشکل‌های آن را تقویت خواهند کرد. و این، به نوبه‌ی خود، زمینه‌ی واقعی سرنگونی رژیم اسلامی را به نفع منافع کارگران به وجود خواهد آورد.

